

پیشین هم بهین نحو رواج یافته که دانشمندان آن زمان پذیرفته اند و عامه بنا بر حسن ظنی که بآنان داشته اند پیروی کرده اند و امروز دانشمندان از مرحله ربانی و مابعدالطبیعه گذر کرده اند و دیانتی که آنها از روی عقیده و ایمان بتوانند بپذیرند جز اینکه با علم تحقیقی سازگار باشد چاره ندارد اینست که اگوست کنت ابتدا فلسفه تحقیقی را تأسیس نمود سپس دین انسانیت را بر آن مبتنی ساخت بنابراین اینقدرها هم سزاوار تخطئه نیست چه اولاً او دین را بآن معنی که قدامت میگفتند که از عالم غیب آمده نگرفته است و امری معقول قرار داده است ثانیاً دیانت را برای استواری بنیاد مدنیّت و هیئت اجتماعی واجب دانسته است و این عقیده را موجه ساخته و از کجا که باشد بیاورد؟

این بیانات بطور کلی شاید صحیح باشد اما بعد از آنکه همه را تصدیق کردیم يك حرف باقی میماند که اگر اصولی که مذهب کاتولیک بر آن بنیاد شده با احوال مرحله فلسفه تحقیقی تناسب ندارد در آداب و مناسک مذهب کاتولیک نیز همین سخن میروند و اگر تأسیس دین انسانیت بجا بوده آداب و مناسکش را هم میبایست با افکار دوره تحقیقی سازگار کرده باشند و جای انکار نیست که در ده و دوازده سال آخر عمر سلطان عشق در ملك وجود اگوست کنت خیمه زده بود و بار دیگر «معلوم شد که عقل ندارد کفایتی» مگر اینکه بگویید در این طریق «خلق مجنونند و محزونند و قتل است»



فکر اصلاح احوال هیئت اجتماعی و مدنیّت در سده نوزدهم در فرانسه منحصر به اگوست کنت نبوده است چند نفر دیگر هم بوده اند که مخصوصاً از نظر اقتصادی خواسته اند از روی تأمین و اساس علمی امور مردم را از جهت رفاه و مدنیّت بهبود دهند و از این رو آن در اندیشه شماره حکما میآورند و یکی بن شعاع در حکمت نظری تحقیقاتی که قابل ذکر باشد ندارند در حکمت علمی منی در مورد حتمیّات هم آرمی که اخصر کرده اند چند در طرف توجه نگردیده و بموقع علم بپردازند اگر آینه دوره گذشته و عمومیت نیافته و تأثیری در زندگی مردم نموده است در مورد تقصیر آراء ایشان میگرداریم همیقدر گوسزد میباید که به ما عرض شود شعاع بیشتر از دیگران رفته میتواند یکی همان سن سیهین (۱) است که در حواله اگوست کنت و سیهین رفته و اصول مدنیّت او این بود که قاعدتاً در مورد رفاه مردم در نظر داشت و هم بایست بوسیله ستغاب بکار معاش کند و مساعیر و پیغمبر به همین مراد و این سینه باشد بتشخیص دولت تقسیم شوند و میر و مرد هر کس را هم دولت همی کند و در این سیهین بود و در ۱۸۲۵ درگذشت

یکی دیگر موریه (۲) در ده دشت است در ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۱ و عبیر و سیهین بود که هیئت های اجتماعی بید کوچک شد و وسعت و وسعت آراء بید فقط سوری

(۱) Saint-Simon (۲) Fourier

باشد که اعمال افراد هر هیئت حوایج آن هیئت را از حیث امور معاش کاملاً بر آورده کند و در این هیئت‌ها همه افراد شغلیرا که مناسب حال خود میدانند با آزادی اختیار کنند. قوریه جمعیت این هیئت‌ها را هزار و ششصد و بیست نفر معین کرده و آن‌ها را فالانژ (۱) مینامید و محلیکه برای این جماعت میبایست تهیه کنند فالانستر (۲) خوانده اند. بعضی از پیروان او در آمریکا یک فالانستر تأسیس کردند ولی چندی پیش دایر نماند یکی دیگر پرون (۳) (۱۸۰۹ تا ۱۸۶۵) نام داشت و او اساس مدنیت را چنین مینداشت که اشخاص با آزادی برای کار با یکدیگر مجتمع شوند و غیر از آلات و ادوات کار سرمایه نقدی نداشته باشند و مزد کارگران همه یکسان باشد و حاکم و محکومی هم در میان ایشان نباشد و خودسر زندگانی کنند.

رای‌های این اشخاص بنظر عجیب میآمد و بهمین جهت پیشرفت نکرده و لیکن نام ایشان باقی مانده است بواسطه اینکه این عقاید را از روی اصول و مبانی فلسفی میخواستند توجیه کنند و این تحقیقات مقدمه تأسیس مسلك سوسیالیست (۴) بوده است که میخواستند هیئت مدنیت را بزور قانون گزاری و حتی با انقلاب اصلاح کنند در مقابل دانشمندانیکه معتقدند که مصلحت مدنیت در اینست که بطبیعت وا گذاشته شود و آن‌را اقتصاد یون (۵) مینامند.

فصل سوم

حکمای انگلیس

در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم در انگلستان مردمان دانشمند فراوان بوده اند اما در فلسفه مقامی نداشته اند که لازم باشد اوقات بسیار مصروف ایشان سازیم از چند نفر که با آنسبه مهمترند محتصری یاد میکنیم.

جرمی بنتام و جزمیل

جرمی بنتام (۶) از سال ۱۷۴۸ تا ۱۸۳۲ زیسته و در جلد دوم این کتاب نیز بنو اشاره کرده ایم. در اوایل سده نوزدهم در سیاست انگلستان وجودی مؤثر بوده است و سبب بیبادی که برای احلاق و سیاست اختیار کرده معروف است که میزان کردار یعنی عمل یک و دو موجبات آن چه در عالم احلاق و چه در عالم سیاست رنج و خوشیست باید عملی را اختیار کرد که خوشی حاصل از او بیشتر و بادوام تر و مؤثر تر و شامل حال جماعت اکثر باشد و عملی که باید از آن دوری جست است که رنجی از آن برآید و در آن نیز همان قبودی که در باب خوشی کردیم باید رعایت شود بعبارت دیگر اساس

(۱) Phalange (۲) Phalanstere (۳) proudhon (۴) Socialiste (۵) Econnomiste

(۶) Jeremy Bentham

اخلاق سود خواهی و جلب خوشی است و اگر این اصل را خود خواهی هم بخوانید با کسی نیست زیرا که سود و خوشی اشخاص بایکدیگر منافات و مزاحمت نباید داشته باشد و نمیتواند داشته باشد و خود خواهی با غیر خواهی کاملاً سازگار است بلکه لازم و ملزوم بیکدیگرند و حق اینست که جرمی بنام یکی از انسان دوستان و انسانیت پروران نامی انگلستان بوده است .

جزمیل (۱) (۱۷۷۳ تا ۱۸۳۶) از جرمی بنتام جوان تر بود اما با او دوست و همقدم گردید و مانند او در سیاست کشور خویش دخالت مهم نمود طبقه متوسط مستر را در مقابل اشراف تقویت میکرد ، عامل مؤثر را در ملامت تعلیم و تربیت میداشت که مرده حیر و صلاح خود را بهتر تشخیص کنند و بره خردمندی بروند اثر فلسفی او کتابیست که به تشریح ذهن انسان در روان شناسی نگاشته است . بنیاد تعقل را بر تداعی معنایی و مسببات تصورات و معلومات با یکدیگر مینداشت و از این اصل برای همه امور زندگی نتیجه مهم میگرفت که شرح آن در این مختصر بیگنج .

ویلیام همیلتن

ویلیام همیلتن (۲) در ۱۷۸۸ زاده و در ۱۸۵۶ زیسه است و و پروکات پیدا شد و عقل انسان را از دوک امر مطلق عاجز و فقط قدر برادرش تصور نمیدانید . بدین معنی که برای انسان علمی و معرفتی ممکن نیست مگر در حدود چگونگی قوای او و قوه عقلی انسان چیزی را در نمییابد مگر اینکه آنرا مشروط و معین و محدود سازد و در واقع ذات انسان نسبت به چیزی جز این معنی ندارد که آنرا مشروط و محدود کنیم چنانکه حقیقت فلسفه هم جز تحدید کردن چیزی نیست و سایرین آنچه پس از حدث میکند مشروط و محدود است پس ذات مطلق که مشروط و محدود نمیتواند بود حدث میکند و نمیتوانیم به چیزی علم پیدا کنیم مگر اینکه آنرا خودمان یا دیگری که مدونه ما باشد مقابل کنیم و همین عجز ما از ذات امر مطلق غیر مشروط است میشود گاهی ما هر امری را مشروط به مرد دیگری که را او محدود باشد میکند یعنی نسبت به آن محدود اینست که ذات غیر معلون همه و در حدت خود محدود

طامس و کارل لایب و کارل ریچ

طامس کارل لایب (۳) (۱۷۹۳ - ۱۸۸۱) در صلی وینسده و ویس و مورخ بود و نظر فلسفی هم داشت و در بین علمای معاصرین بسیار نامدار بود در هر دو صورت و معنایی قائل بود چنانکه صورت جسم حیوانی است و در جسم میپوشد و معنی نفس و روح و امری الهی است . در گوشتی بر روی حقیقت جسم گوار است و در صورت و شکل و متعلقات دیگرش که او مستوی یکدیگر در جسم فلسفه است و معنی است و صورتی است و در درون او معنایی هست پس و شعر و صنعت و در صورت همه صورت و علامت در

(۱) James Mill (۲) W. L. Hamilton (۳) James Mill

سیر حکمت دزادریا

و مکان صورتهائی از تخیلات ذهنی و قشر یا ظرف مدركات و مفهومات ما از امور جهان میباشند. صورت ظاهر حال ما زادن و مردنست اما معنی و باطنش بودن و ماندنست جز اینکه معنی و حقیقتیکه در پس پرده این صورتهاست از قوه ادراک ما بیرونست و نسبت باو تعظیم و پرستش کاری نمیتوانیم. کسانیکه میخواهند ذات باری را بعقل اثبات کنند هیئات مانند آنست که بخواهند خورشید را بروشنائی فانوس پدیدار نمایند.

معرفت یافتن بر حقیقت کار دلست نه کار سر..... و از این قبیل تحقیقات سیار یکی از رأیهای برجسته کارلایل اینست که مردم دو طبقه بیش نیستند یکی توده عوام دیگر خواص خردمندان که آنان را دلاوران میخوانند و معتقد است که هر چه در جهان واقع میشود آثار دلاوران است و آنان باید پیشوا باشند و عامه از ایشان پیروی کنند و در واقع این دلاوران فرستادگان خدا هستند که خلق را رهبری میکنند و این عقیده را کارلایل در کتابی شرح و بسط داده که آنرا «دلاوران و دلاور پرستی» نامیده و گروهی از این دلاوران را نام برده و در احوال ایشان مطالعه نموده که از جمله شارع مقدس اسلامست.

کالریج (۱) در زمان بر کارلایل مقدم بوده است (۱۷۷۲ تا ۱۸۳۴) در نشر افکار رمانتیک و فلسفه آلمان در انگلستان با کارلایل شریک بود و اگرچه در افکار انگلستان تأثیر مهم داشته است در فلسفه دارای مقامی نیست که ماچندان اهمیتی در شناختن او بکنیم گذشته از اینکه او در تاریخ ادبیات بیشتر جادارد تا تاریخ فلسفه و کتاب مختصر ما بیش از این گنجایش این تهصیلات را ندارد.

باب دوم

حکمای اروپا در نیمه دوم سده نوزدهم

فصل نخستین

حکمای انگلیس

بخش اول

جان استورت میل

جان استورت میل (۱) پسر جنرل میل است که در عصر سوم زده و او مختصری از او گفتیم در ۱۸۰۶ زاد و پدرش اور که لامضای سلیفه خود پرورش داد به مدرسه ش نفرستاد و خود متکفل تربیت او شد و جرعده چیری و به وقت درسه سالگی با موختی زبان یونانی آغاز کرد و در ده سالگی کتابی در اصول مبعوث بود و فی مبعوث سه ماه باین نسبت بود و همه کس عجب دارند که چگونه قوی بی و زده بی و تاب به همه بشر آورد در هفده سالگی وارد خدمت کبیری شد و در ده سالگی در خدمت کبیری گردید در بیست سالگی خود متوجه شد که تمیمی که در وقت پرورش و ده و پرورش در راه مدرسه و در ده مغ لار است پس شعر و ادب و موسیقی و ادب و آب پرده حیات کبیری که حضرتی بسیار سلیبه داشت و بهایت خوش بس و بهایت و در چون کبیری در حقیقی اگوست کت در مصافه بود در معتقدش و در کبیری و در کبیری و در مالی کرد گذشته از کارهای ذری رأی روز ۱۸۴۰ و بهایت در حیات مسوول و در مساحات سیاسی حکومت خود پرده حیات کبیری و بهایت کبیری مسوول شد و نزدیک به شصت سالگی بنام بندی است مستحب کردند و بهایت کبیری و بهایت کبیری موافق نظر و سلیفه خود سخن میبگفت و کار میبگرفت و بنام بندی کبیری است دوام نیابت اما همواره در راه خود حواس کبیری و بهایت کبیری و بهایت کبیری

John Stuart Mill / 1

سیر حکمت در اروپا

بکارهای علمی اشتغال داشت اما بتدریس پرداخت در سال ۱۸۷۳ در گذشت و نوشته های بسیار در فلسفه و سیاست و فنون مرتبط با آنها از خود بیادگار گذاشته که از جمله کتاب بزرگی در منطق و همچنین تصنیف مهمی در علم اقتصاد و ثروت ملل میباشد و سرگذشت زندگانی خود را هم در کتابی مدون نموده است ،



از آغاز زمانیکه اروپائیان دوره تحقیقات علمی و حکمتی را تازه کردند دانشمندان انگلیس شیوه خاص و نکته سنجی مخصوص داشتند بعمل نزدیک بودند و حس و تجربه را بنیاد علم تشخیص کرده بودند فرنیس بیکن که خلاصه از تحقیقات او را در نخستین جلد این کتاب باز نموده ایم در سده شانزدهم سرسلسله این حکما بود در سده هفدهم لاک و در سده هجدهم هیوم بهمان روش بتحقیقات حکمتی پرداختند و بسجملی از نتایج نکته سنجی های ایشان دو جلد دوم اشاره کردیم در سده نوزدهم استورت میل آن تحقیقات را با کمال رسانید و از مطالعات خود کتابی در منطق تدوین کرد و در مباحث روان شناسی هم عقایدی اظهار نمود که در واقع مبنای منطق اوست در اصول اخلاق نیز بیاناتی دارد که با همان شیوه خاصی که مذکور داشتیم متناسب است در سیاست و علم اقتصاد هم تصنیفها کرده است

ولیکن ما توجه خود را بیشتر بحکمت نظری او معطوف کرده و نتیجه تحقیقاتش را در آن باب با کمال اختصار گوشزد خواهیم نمود .



بنیاد فلسفه استورت میل همان نکته است که وسیله انسان در تحصیل معلومات همانا حس و تجربه است .

در علم جزئیات همه متفقند که وسیله اش حس است (بقول قدما حس ظاهر و باطن) علم ب کلیات را هم که معمولا کار عقل میدانند استورت میل منتسب بحس میکند و می گوید آنچه را ادراک کلیات میگویند بیست مگر جمع و ترکیب معلومات جزئی که بحس و وهم برای ذهن حاصل میشود و اگر نخواهیم با اصطلاح قدما سخن بگوئیم آن معلومات جزئی بوسیله حس و وهم دریافت میشود و بوسیله حافظه و خیال در ذهن میماند و قوه متصرفه و متحیله آنها را با هم جمع و ترکیب میکند و این جمع و ترکیب بر طبق قواعد آن علمی اردهن صورت میگیرد که اروپائیه با اصطلاحی در آورده اند که ما تداعی معانی (۱) ترجمه کرده ایم . پس در واقع تعقل جز بجمع معانی چیزی نیست .

قواعد تداعی معانی یکی قاعده مقارنه و مجاورت است یکی قاعده مشابهت . قاعده مقارنه و مجاورت اینست که چون دو چیز مقارن یکدیگر یا نزدیک یکدیگر در زمان و مکان با ادراک ذهن در آمدند ذهن هر گاه یکی از آنها را در مییابد دیگری را بیاد میآورد .

فصل اول

قاعده مشابَهت اینست که ذهن از ادراک چیزی جز چیز دیگری را که شبیه بآنست بیاد میآورد و اضداد هم در حکم متشابهاتند زیرا دو چیز تا با هم از جهت اشتراک نداشته باشند متضاد نخواهند بود.

این عمل ذهن که از چیزی بواسطه مجاورت یا مشابَهت چیز دیگر بیاد میآورد یعنی وقوع این جمع و ترکیب یا با اصطلاح جدید این تداعی معانی بواسطه تکرار یا بواسطه شدت تأثیر قوت و ضعف می پذیرد یعنی هر گاه دو چیز مجاور یا مشابه مکرر با هم ادراک شدند تداعی آنها نسبت بیکدیگر قویتر و سریعتر خواهد بود چه چنین هر گاه دو چیز مشابه با مجاور در ذهن تأثیر شایسته شدید بوده است بیکدیگر را زودتر تداعی میکنند.

چون این ققره را داستیم میگوئیم بمقیده استوت میل دو امر که بنیاد علم انسان بلکه بنیاد وجود است و بر حسب ظاهر از آن مسلمتر چیزی نیست شبیه و فریبی است که برای انسان از تداعی معانی دست میدهد یکی ادراک نفس و شخصیت خود یکی ادراک جهان یعنی چیزهایی که غیر از نفس خود بوجود آنها قائل است بشرح ذیل :

ادراک نفس و شخصیت عبارت از اینست که محسوساتی در دهن وارد میشود و دو حافظه میمانند و ذهن آن احساسات گذشته را جمع میکند و امکان وقوع آنها را در آینده نیز منظر میگیرد و از این جمع و ترکیب امر واحدی توهم میکند که آنرا ذهن «مینامند و نفس و شخصیت خود می پندارد.

ادراک اشیاء خارجی هم نتیجه تداعی معانی یعنی جمع و ترکیب احساسات است چون ذهن آنچه را بر او محسوس شده ضبط و ترکیب میکند و از آنجا وجود اشیاء و اجسام را توهم مینماید و از عبارات لطیف استوت میز اینست که ماده (جسم) همان امکان دائمی احساس است.

حاصل اینکه وجود خواه درون ذاتی و خواه بیرون ذاتی امری است موهوم و

آنچه مسلم است و این موهومات را صورت میدهد حس است و تداعی معانی

از این تحقیقات نباید نتیجه گرفت که همه استوت بر مادی است یعنی حر ماده

حقیقتی نیست بلکه برعکس است زیرا در هر صورت روح و حقیقتی قدر است

و اگر درست بتکفیم حقیقت را محسوس و حقیقت روح عین است.

در هر حال بیاد عقاید استوت در مورد شمس است که عین و حقیقت

حس و تجربه و قوه تداعی معانی است و تحقیق و در بعضی بیرون عین است که گفته شده است.

۱۱

چنانکه پیش از این شمس در روز سدها بر زمین در مسقطی رسد و بجز در

مکرده بود و تحقیق امری در آن عصر پیورده در سکه شدت هر مریضه و قوت خود

را این مشغول داشتند که کوی این امر متعین است یا نه و او است در سدها میدهد

سیر حکمت در اروپا

فرنیس بیکن انگلیسی و دکارت فرانسوی که هر یک بوجهی تجدید کننده علم و فلسفه بودند در باره منطق عقایدی اظهار نمودند و آن را برای کسب علم تقریباً بیحاصل دانستند و چنانکه در جلد اول این کتاب باز نمودیم هر یک از ایشان روش خاصی برای معلوم کردن مجهولات پیشنهاد نمودند روش بیکن مبنی بر استخراج کلیات از جزئیات بود (تجربه و استقراء (۱) و در علوم طبیعی بکار میرفت و دکارت بیشتر بر روش علوم ریاضی و تعلی (قیاس و استنتاج (۱)) توجه داشت. پس از بیکن و دکارت دانشمندان اروپایی اعتنایی آن دو حکیم را نسبت بمنطق یکسره سزاوار ندانستند و باز در این فن تصانیفی بآترك حشو و زواید پرداختند و دانش پروهان از هرا گرهتن قواعد منطق خود را بی نیاز نپنداشتند ولیکن در ابواب این فن بجز تهذیب و تلخیص تجدیدی بعمل نیاوردند. آنچه را هم کانت و هگل بتام مباحث منطق در تحقیقات خود آوردند چنانکه دیدیم در واقع چندان از تباطی بمنطقی نداشت بلکه در متن فلسفه بود.

در سده نوزدهم محققان انگلیسی اعتنای خاصی بمنطق نشان دادند و درین فن تصانیف چند بظهور رسید از آن میان کتاب منطق استورت میل دارای حیثیت مخصوص است از آنرو که تمام مباحث این فن را که براستی شایان دقت است روشن و منقح ساخته و در ضمن مکتبه ستحیپهای تازه هم کرده و تکمیل و تتمیم نیز در فن بعمل آورده است و مادر آن قسمت از تحقیقات او که با گفتههای پیشینیان موازی است چندان وارد شده بعضی از مطالب او که تازگی دارد اسارتی جمال خواهیم کرد.



میدانیم که منطق علم علم است یعنی علم با اینکه انسان چگونه علم پیدا می کند و چه میشود که بر امری بیعی میرسد بیارت دیگر علم در بابت حقیقت است و حقیقت را انسان باندیشه عملی خود درمی یابد و منطق راهنمای اندیشه است چون اعدای که عقل برای در بابت حقیقت میکند باید اطمینان بدرستی آن حاصل شود یعنی معلومی که بدست می آید باید معنی و مرهن گردد پس عقل بر درستی آن معلومات باید برهان بیاورد و درستی و ادرستی رهان امضی تشخیص میشود که علم بچگونگی استدلال عقلی است

علم و رهان در د میشود و خواه آن عبارات بعضی در آید یا بعضی در

(۱) induction (۲) deduction در روشی اروپایی غالباً به induction را که ما باید مستقر ترجمه کنیم در معنی deduction می آورند و برای معنای دوم ما اصطلاحی که کاملاً مصدق باشد بیاوریم و چنانکه مستخرج در اختیار کرده زیرا که آن گرهتن بیجهت درو یا چند قصیه که بیکدیگر در معنی و در حقیقت همان قیاس است که ما با آن در روشی میرسد. حکم عمومی است در هر دو چون میوه. قیاس غالباً در علم در هر دو یکسان است و در وقت ایشان از معنی این دو در کتابهای فلسفه در آن است استنتاج ترجمه میکنیم.

فصل اول

ذهن باشد و آن عبارات احکامی است که ذهن در باره امور و اشیا میکند و آن احکام را قضایا مینامیم .

چیزها و اموری که در باره آنها بوسیله قضایا باثبات یا بنفی حکمی میکنیم هر یک بنامی خوانده میشوند و بنا براین قضیه جمع کردن نامی است بنامی که یکی را موضوع و دیگری را محمول میخوانیم و آنها را بوسیله ادوات ربط یکدیگر مرتبط میسازیم .

در این مورد استووت میل تحقیق میکنند در اینکه نامهایی که ما موضوع و محمول قضایای خود میسازیم آیا هم اشیا و امورند یا نام تصوراتی است که ما از اشیا و امور داریم زیرا حکما را دیده ایم که بعضی باین عقیده و بعضی بآن عقیده اند و عقیده که خود او اظهار میکند اینست که نام اشیا و امور نه هم تصورات و معانی میآورد که وقتیکه من میگویم خورشید روز را میسازد است مقصود این نیست که تصور ذهنی من از خورشید تصور ذهنی مرا از روز میسازد زیرا اگر چنین بود معنی عبارت این میشد که تصور خورشید در ذهن من سب تصور روز است .

حقیقت این امر هر چه باشد منشأ عقیده استووت میل در این ادعا است که بتصورات کلی عقلی معتقد نیست بضر بهمان که گفتیم که جز حس و تجربه چیزی را مایه علم نمی پندارد و آنچه را عموماً کلیات و مقولات میخوانند او مجموعه از حساسات و تأثرات و تخیلات میداند و العاضیر که حکما مشعر بر تصورات کلی میدانند او عبارتی میسازد که خصایص افراد بسیار را باجماع و بلفظ *بلك اد* میکنند .

پس از تحقیق حال نامها که در قضایا موضوع و محمول واقع میشوند و ذکر انواع و اقسام آنها که تعرضش را ما اینجا لازم میدانیم میآید بر سر اینکه نامها بر چه چیزها و چه امور تعین میگیرند بعبارت دیگر مبحث مقولات را پیش میکشند و در این مبحث نیز روش تازه اختیار میکنند و مقولات ده گانه ارسطو را که در میگردد که این تقسیم هم نقص دارد هم زیاده با شرط و بعضی که در خورین مختصر نیست باینجا میرسد که امور و اشیا زسه مقوله بیرون یستند ، نوسند یا صفت یا حوال نفس . دوات نوسند و اشیا ، صفات احوار کمی یا کیفی . صفتی هستند که در شیا مشاهده میشود حوال نفس احساسات و عواطف و زانت و افکارند . صفت دیگر هم در شیا در شیا کسبه است یا هم ادراک شونده یا نه نسبت هائی میآید در کت رحمت است و مغز و و تعاقب و مانند آنها .

در باب قضایا هم اینکه بعضی گفته اند حمل تصور و مفهومی است بر تصور و مفهوم دیگر و بعضی گفته اند تطبیق معنی نفسی است بر تصور دیگر یا تصدیق بر یک موضوع از نوع محمول است درست نیست قضیه هم در تصدیق مثبت ، معنی است بر وجود حادثه در حادثه دیگر یا مشابهاً آنها بر آورده و تعارض بر یکدیگر (رتیب زسه و همکای)

یا علت و معلول بودنشان نسبت بیکدیگر (مقصود از حادثه هر امری است که بمشاهده انسان در میآید زیرا جز حوادث (۱) چیزی بمشاهده و ادراک انسان در نمی آید و قضایا دو قسمند ذاتی و عرضی. قضیه ذاتی آنست که ذات یعنی حقیقت و ماهیت چیزی را مشخص میکنند مانند اینکه بگوئیم گیاه جسمی است نمو کننده و قضیه عرضی آنستکه عرضی از عوارض چیزی را معلوم میسازد مانند اینکه بگوئیم گیاه سبز است. پیشینیان در علم به قضایای ذاتی اعتنائی نام داشتند و قضایای عرضی را ناچیز میشمردند و لیکن اگر درست بشکری مطلب بعکس است و قضیه ذاتی مجهولی را معلوم نمیکند زیرا که در این نوع قضیه محمول عین موضوع است و فقط معنی موضوع را بیان مینماید و معلوم بازه بدست نمیدهد چنانکه در مثال فوق جسم نمو کننده همان معنی لفظ گیاه است و از آن عبارت معلومی در باره گیاه بدست نمیآید و قتیکه میگوئیم گیاه سبز است چیزی آماده کرده ایم که در معنی لفظ گیاه نیست. از اینرو استورت میل قضایای ذاتی را قضایای لفظی میخواند و در علم سودمند میدانند و معتقد است که علت زرك را اینکه منطبق در نزد پیشینیان بیحاصل و بی نتیجه مانده و علم را ترقی نداده است همین است که آنان اهمیام خود را همه بقضایای ذاتی که قضایای لفظی هستند متوجه کرده بودند و قضایای عرضی را که در واقع قضایای معنوی هستند و در آنها محمول علمی در باره موضوع افاده میکند قابل اعتنا نمیدانستند.

بنا بر آنچه در باره قضایای ذاتی و عرضی گفتیم داسته می شود که در کسب علم حدود چنانکه منطقیان بیان کرده اند اهمیت ندارند چرا که آنها قضایای ذاتی میباشند و قضیه ذاتی در واقع ترجمه لفظ است و حقیقت چیزی را معلوم نمیکند بعلاوه آنچه منطقیان حد تمام میسازند بر راستی حد تمام نیست زیرا حد تمام در نزد آنان بر کیس جنس و فصل است مثلا در حد انسان میگویند حیوان ناطق اما اگر احیاناً چهارپائی یا مرغی یافت شود که ناطق باشد آیا میتوان و را انسان گفء پس اگر بخواهیم تعریفی از انسان بکنیم که نزدیک به تمام باشد باید علاوه بر حد او را وصف هم بکنیم و بسیاری از عوارض را بزیاد بیاوریم و بگوئیم حیوان ناطق و پستانداری که بر دو پا راست راه میرود و دودست دارد با خواص معنی و اندامش چنین است و چهره اش چنان است و بسیار چیزهای دیگر و اگر ما بوسطه بعضی حدودی که فقط مشتمل بر جنس و فصل است قانع میشویم و تصویری بعدر کمایت ز محدود پیدا میکنیم بسبب سبق ذهن و سابقه معرفتی است که بوسایل دیگر از آن دریافته ایم و ملا هر گاه کسی در عمر خود خبر ندیده باشد اگر بگویند خبر حیوان ناطق است آیا تصور صحیحی از آن حیوان پیدا میکند؟

مقصود از این بیان این نیست که تعریف منطقی بکلی بیپوده است البته برای جد و متمایز کردن محدود از چیزهای مفید است و در بسیاری از موارد برای مقصود

فصل اول

کافی است تا آنجا که در فنون حدناقص و رسم هم مقصود را حاصل میکند چنانکه در علم حیوان شناسی اگر در تعریف انسان بگویند پستان داری که راست راه میرود فرضی که در حیوان شناسی داریم حاصل میشود. از بیان فوق مراد این بود که در اشتباه نباشیم و چنین نپنداریم که از قضایای ذاتی حقایق اشیاء بر ما معلوم میشود.

و نیز باید دانست که حدود قضایا دو قسمند بعضی قعذ دال بر معنی لفظ محدودند و بعضی بر اعتقاد بوجود و متحقق بودن محدود نیز دلالت دارند. مثال اول اینست که ازدها مار بزرگی است که ازدهانش آتش بیرون میآید. مثال دوم خعاش موشیست که پرواز میکند و چون این دو قسم قضیه بصورت ظاهر تعاونی اندازند باید بر حذر بود زیرا اگر متوجه نباشیم که قتیبه اول فقط ترجمه لفظ ازدهاست که ازدهانش آتش بیرون میآید و باید بیاد داشته باشیم که آنچه در ارفاٹ سودمند است قسم دوم است:

حد و قیاس دور کن برهان بلکه دور کن منطق میباشد که مباحث دیگر مقدمه برای آنها هستند. از بحثی که استورت میل در باب حد دارد مختصری بیان کردیم در باب قیاس هم بحث مفصلی موده و مجلسش اینکه کسانی که قیاس را معتبر و مفید یقین می دانند میگویند اریک قضیه کلی مسلم یعنی مقدمه کبری در باب یک (حد صغری) که بودنش در تحت آن کلی بواسطه مقدمه صغری مسلم شمرده میشود نتیجه یقینی میگیریم کسانی که قیاس را بیفایده میدانند میگویند اگر بودن صغری در تحت کبری مسلم است پس قیاس با مصادره بمطلوب است یا تکرار امر معنوم است به استخراج محمول مثلادر این قیاس که «جهان منغیر است و هر چه هتغیر است حد است پس جهان حد است» لفظ حادث عبارت دیگری است از معنی متغیر و مثل ایستکه گفته شدیم حد است پس حد است است و در مثل این قیاس که «هر انسانی میرنده است و اول انسان حد است پس میرنده است» در صورتیکه اول هنوز نمرده است تا معنوم شود که هر انسانی میرنده است چگونگی میتوانیم چنین حکمی بکنیم و از کجا معلوم که اول چه خواهد شمرده

استورت میل میگوید راستست که قیاس آن به راه که مستوی و صاف است در معنوم کردن مجهولات اهمیت ندارد و ایکن عتر من محدود و هم وزن است و شده است ایست که ضرر دارن قیاس معتبر و در مقدمه کبری در صورت میرنده است در باب نظر حکیم انگلیسی مستی رهمند ی عتده دی حد است که تصورات و حدیث کئی و عقوبی دارن و مسأله عمده را منحصر بحس و تعجره میداد و میگوید که اکثر وقتی حد است که ما از کلیات بجزئیات پی بریم بلکه بعکس است و حدیث صاف است که حدیث صاف است یعنی از حرئی کلی است ملاکودت بکمرته حکم که حدیث صاف است یعنی حدیث صاف است و محتاج نیست که ترتیب قیاس بری او به معنی قیاس کند که اکثری سویر به حدیث صاف است حرئی از کلی در واقع تصدیق مساحت آن حرئی است حرئی است بجایش که در آن

تجربه شده است و در قیاس و قتیکه از کبری دربارهٔ اصغر نتیجه میگیریم اگر درست بنگریم از کلی نتیجه نگرفته ایم بلکه از جزئیاتی که در ذهن ما بصورت حکم کلی درآمده است نتیجه میگیریم و قتیکه حکم میکنیم فلان میرنده است چون انسانست از آنست که افرادی را دیده ایم و شنیده ایم که مرده اند و فلان راهم با آنها قیاس میکنیم قضیه کلی در ذهن انسان بمنزله کتابچه یادداشت است که استنباطات و حاصل تجربیات خود را از جزئیات در آن کتابچه ضبط کرده است در واقع توسل ما بقضیه کلی توقف است در میان منزلی برای یاد کردن از جزئیاتی که بصورت قضیه کلی در خزینه خاطر یادداشت کرده ایم و برای اینکه حکمی نکنیم که مخالف و مناقض استنباط سابق و نظریه که اتخاذ کرده ایم باشد. پس توسل بقضایای کلی ضروری نیست چنانکه اشخاص هوشمند غالباً بدون توسل بواسطه یعنی قضیه و مقدمه کبری استنباط لازم را در موقع خود میکنند بلی مسئله و قتیکه غامض باشد بسا هست که توسل بقضیه کلی مفید است برای اطمینان از اینکه استنباط درست است چنانکه اگر کسی دربارهٔ فلان امپراطور روم بخواهد حکم بداند گری او بکند بملاحظه اینکه امپراطور روم است هر گاه مقدمه صغری و کبری ترتیب دهد باین طریق که «فلان امپراطور روم است هر امپراطور رومی دادگر است پس...» آن زمان متوجه میشود که کبرای قیاسش غلط است چون امپراطورهای رومی چند بیاد میآورد که پیدادگر بودند پس درمییابد که این استنباط غلط است.

اعتقاد استورت میل بحس و تجربه چنان است که مسلم بودن بدیهیات و اولیات و اصول متعارفه راهم که دیگران بحکم عقل و فطرت میدانند و منتسب بحس و تجربه میکنند حتی اصول متعارفه هندسه و ریاضیات را و بیان او در این باب مفصل است و مستورا بدرازی میکشاند.

در هر صورت قیاس و توسل بوسط یعنی بقضیه و مقدمه کبری فایده عمده اش حصول اطمینان است از اینکه استنباط و حکمی که میکنیم موافق باشد با مقتضای عقل یعنی با معلوماتیکه در خزینه خاطر ذخیره کرده ایم و وسیله تحصیل علم جدید نیست و مجهولی را معلوم نمی کند و فن منطقی در نزد پیشینیان بنیادش بر قیاس بوده و آن را معوق صوری میگویند و قدما هم آن را آلت و میزان درستی فکر و وسیله دوری چستن از خطا میخواندند.

پس اهتمام استورت میل در نگارش کتاب منطق خود بر اینست که در منطق را تکمیل کند باین وجه که آن وسیله تحصیل معلومات یعنی تبدیل مجهول بمعوه باشد و چون او حس و تجربه را تنها منشأ علم میدانند در حصول این مقصود استقرار که بی بردن از جزئیات ب کلیات است بر قیاس مقدم می شمارد و قواعد استقرار را بتفصیل هر چه تمامتر بدست میدهد.

استورا در واقع تعمیم نتیجه تجربه و مشاهده است بنا بر اینکه میبینیم در طبیعت

فصل اول

هر امریکه در يك مورد حادث میشود در همه موارد متشابه نیز حادث میگردد. در واقع میتوان گفت هر استقرائی مآلش بقیاس است باین وجه که بگوئیم مثلا دیدیم که آب چون بآتش رسید آنرا خاموش کرد و چون در امور طبیعی هر امر که در یک مورد حادث شد در همه موارد متشابه حادث میشود پس حکم میکنیم که هر وقت آب بآتش برسد آنرا خاموش میکنند.

این عقیده که هر چه در يك حال حادث میشود در همه احوال متشابه نیز حادث می گردد ما را بر آن میدارد که بگوئیم جریان امور طبیعت قانون دارد و همین امر سبب میشود که برای یافتن قوانین طبیعت بکوشیم و حکمت طبیعی همان معرفت قوانین طبیعت است و برای رسیدن باین معرفت جز مشاهده و تجربه و سینه ندادن و مشاهده و تجربه در جزئیات واقع میشود و از این جزئیات نظر سببانی که کردیم با استقرابکیت یعنی بقوانین طبیعت پی میبریم.

بزرگترین و مهمترین قانون طبیعت قانون در علت و معلول است که محض اختصار قانون علیت مینامیم و آن نتیجه همان قاعده یا عبارت دیگری از آنست که در آغاز گفتیم که هر امری که در یک مورد حادث شد در همه موارد متشابه نیز حادث میگردد و جریان امور طبیعت بر یکسان است و آنچه است که در بعضی یک امری که حادث میشود البته مقدم بر او امر دیگری هست که امر حادث تالی اوست چنانکه هر گاه امر مقدم وجود باشد امر تالی هم البته موجود می شود و گرنه نمیشود پس هر مقدمه تالی علت یا سبب مؤثر میگوتیم و امر تالی را معلول یا اثر مینامیم.

در واقع هیچ امری نیست که تالی باشد مگر علت باشد و همیشه مجموعه ر احوال و امور است که شرایط حتمی حدود هر شریک است و آتش یک مسمی معنی و بعضی مثبت است یعنی بعضی چیزها پیدا شده و بعضی چیزها پیدا نشده است پس هر حادث شود اما شرایط منعی یعنی مواعق سبب و حیثیات هم در هر صورت و حاجت نذکر آنها هم نیست.

شرایط مثبت نیز البته سببها در همه موارد نیز است. اما توجه می شود چون حاجت بتوجه آنها نیست و در هر یک از آنها یک مسمی معنی در سماء شرفش وجود کرده زمین است و وجود آب در کره زمین در بعضی کوهها است و وجود سماء وجود کسیکه آب در همه در زمین وجود است و در همه در بندارها و آتشی که سرورند تا گرمی ذات حادث شود که آتش در زمین وجود و همه آنچه ذکر شد هر یک جدی خود شریک تالی است و در بعضی موارد و در بعضی موارد که باید معقول باشند اما همه این شرایط و مواعق تالی است و در بعضی موارد ممکن است.

اینست که اکتفا میشود بیکه بگویند زمین گرمی است پس آتش در زمین حادث خوش آمدن آب است.

در باب قانون علیت و حقیقت آن بحث بسیار است و بعضی از آن بحثها را استورت میل در کتاب منطق خود پیش کشیده است اما ما اگر بنخواهیم وارد آن بحثها شویم سخن دراز می شود اینقدر هست که علوم طبیعی برای همین وضع شده است که روابط مختلف علیتی که میان حوادث طبیعی هست مکشوف گردد و برای کشف این روابط یعنی قوانین طبیعت جز مشاهده و تجربه راهی نداریم و استفاده از مشاهده و تجربه همانا به استعرا است ولیکن مشاهده و تجربه و استقرا شرایط و ترتیباتی دارد که اگر منظور نشود مقصود بدرستی حاصل نیاید و اشتباهات دست میدهد و بجای اینکه بعلم برسیم و فایده ببریم بجهل مرکب برسیم و زیان میبینیم اینست که آن اندازه که پیشینیان در قواعد قیاس کاوش کرده اند همان اندازه بلکه بیشتر در قواعد استقرا کاوش لازم است و قسمت مهم کتاب منطق استورت میل راجع به این امر است اما در اینجا بتفصیل آن نمیتوانیم پردازیم و بذکر یکی دو فقره مطلب اکتفا میکنیم .

برای دریافتن رابطه علت و معلول میان دو امر استورت میل چهار قاعده اصلی بنظر گرفته است یکی که آنرا قاعده توافق مینامند (۱) اینست که هر گاه حادثه در موارد مختلف چند حادث شود و همه آن موارد در یک امر تنها اشترک داشته باشند آن امر مشترک واحد با آنست حادثه رابطه علت و معلول دارد . دوم قاعده که آنرا قاعده اختلاف (۲) مینخوانند اینست که هر گاه حادثه در یک مورد حادث شود و در مورد دیگر نشود و در این هر دو مورد اوضاع همه مشترک باشد جز یک امر که در مورد حدوث بوده و در مورد عدم حدوث نبوده است امری که اختلاف آن دو مورد تنها در آنست علت حادثه باید شمرده شود . قاعده سوم که آنرا قاعده بقایا (۳) مینامند این است که هر گاه یک عده از امور مقدم و یک عده از امور تالی مشاهده کنیم و تعلق همه مقدمها را بجز یکی با همه تالیها بجز یکی معلوم نمائیم پی میبریم باینکه مقدم باقی مانده با تالی باقی مانده رابطه علت و معلول دارد (۴) قاعده چهارم که آنرا قاعده مقارنه تغییرات (۵) می نامند اینست که چون دو امر را ببینیم که تمام تغییرات یکی از آنها را همواره با تغییر های مخصوصی در دیگری مقارن است میتوانیم آن دو امر را علت و معلول یکدیگر بدانیم .

پس از بیان این چهار قاعده استورت میل دستور میدهد که در مواردی که علت های متعدد در کار است یا اینکه معلولهای چند با هم مختلط شده اند باید برای اینکه نتیجه برسیم باستنتاج پردازیم یعنی پس از آنکه در هر یک از علتها و معلولها استقرا کردیم و قواعدشان را بدست آوردیم برای نتیجه مجموع آنها باید قیاس متوسل شویم و چون بوسیله قیاس نتیجه گرفتیم آنرا بعرض امتحان بیاوریم و ببینیم مطابق واقع هست

(۱) Methode de difference (۲) Methode de Concordance

(۳) Methode des residus (۴) در واقع نوعی ارسیر و تقسیم است

(۵) Methode des Variations Concomitantes

یا نیت اگر از امتحان درست در آمد استنتاج ما درست بوده و گرنه مطلب را از راه دیگر دنبال کنیم .

استورت میل برای تکمیل روش تحقیق در قوانین طبیعت و روابط علت ها و معلولها و دوری جستن از سهو و خطا دستور ها و بیانات معصل دیگر هم دارد ولیکن همه مبتنی بر اصولی است که اشاره کردیم و ما در این مختصر نمی تویم بشرح آنها پردازیم از آن رو که بنای ما بر این است که فقط اصول تحقیقت و مفتاح همه فلسفه هر فلسوفی را باز نمائیم و تفصیل را حواله به تصنیفهای خود آن دانشمندان میکنیم .

تحقیقات استورت میل در منطق البته بحث و ایراد هم بر میدارد و صاحب نظران از بحث در آنها کوتاهی نکرده اند و در بسیاری از موارد که چنین مینماید که با پیشیمان مخالف است چون درست بنگری میتوان گفت نزاع اخصی است و در معنی آنها تفاوتها اختلاف ندارد و لیکن همه کس تصدیق میکند که او از کسانی است که بمنطق و روش تحقیق علمی ترقی شایان داده است دانشمندان دیگر هم درباره کار او را گرفته و تفسیر هدئی که در کار او بوده معلوم و مرفوع ساخته اند اما کمتر تحقیقی از او هست که با تمام درست بوده و یا با بندك اصلاح و تکمیلی شایستگی دقت و تأمل و کار بستن نداشته باشد و پیشنهاد روش فحص علمی و فلسفی بعالم انسانیت خدمتی سزا کرده است .



گفتیم که در معرفی فلسفه استورت میل تعمیمات او در حکمت مصری مخصوصاً منطق اکتفا می کنیم و به تحقیقاتش در حکمت علمی میپردازیم چه بیانات و در نه سحر آن اندازه اهمیت ندارد که در این مختصر گفتگویی را بین همین بیاورده و سیاست اقتصادی و هم که بیشتر محل توجه است در این کتاب موضوع مصر ، بیست . . . در همه سزاوار است که بمبانی که او برای اخلاق در نظر گرفته است اشاره جمعی کنیم زیرا اگر حق بخواهید اصلاً ورود فلسفه برای بیست که من تکلیف علمی خود را در دنیا تشخیص کند که چگونه باید زندگی نماید و در این نوع چه روشی را بداشته باشد در حکمت علمی حکم بیشتر بهی خلاق توجه دارد زیرا در توسعه اخلاق و تشخیص نیک و بد تقریباً همه متفقند یعنی که هست در . . . مشکا بساد . . . است و چیر باید حسن عمل داشت و می داند که ریب در است و حکمهای متشرع در . . . موضوع بیشتر بر رضای خدا و مقربان در گداونگی میباشد و بر سر شورش و میب بیشتر موضوع حسن عمل میدانند اما بسیاری از حکام حومه را هم چون حومه مصر . . . در کوفی نمیبندارند یا لاقن مجرم میشمارند که محتاج تفصیل است پس هر کس در . . . مشرقی دارد یکی قرب حق میجویند یکی که با او میگویند و . . . در . . . است هر یکی باصنی را ملاحظه فرمایند و . . . که وجه دنیوی در است با و کاری میباشد پس به محقق بهمان جماعتند بعضی هم معصومند که ضرورت یکی کرده در معصوم مصر را هر فلسفی بیست

و توجه بمصالح حقیقی دنیوی کافی است و در ضمن سیری که تا کنون در حکمت کرده ایم غالباً در احوال حکما اشاره باین مباحث نموده ایم و بعدها هم خواهیم کرد .
 اما استورت میل در این موضوع نیز مانند کلیه تحقیقاتش مبنائی که بخاطر میگیرد حسن و تجربه است و بنا بر این مصلحت زندگی را بنیاد اخلاق میداند و معتقد است که حسن اخلاقی یعنی داعی انسان بر نیکوکاری امری فطری و جبلی نیست بلکه کسبی است و آن تجربه است باین معنی که انسان طالب خوشی است و آنرا خواستار است که مایه خوشی او باشد پس چون هر فرد باید با افراد دیگر از ابناء نوع زندگانی کند بتجربه در می یابد که خیر و خوشی او در خیر و خوشی دیگران است و منافع همه مشترک است پس خود خواهی مصلحت نیست و غیر خواهی بر آن برتری دارد .

از آنچه انسان را بغیر خواهی و نوع دوستی میکشاند اگر خصلتی باشد که بتوان گفت جبلی است هم دردی است که شاید فطری انسان باشد که از رنج غیر آزرده و از خوشی دیگران شاد میشود و تربیت خوب و حسن اداره کشور نیز این فقره را تأیید و تقویت میکند و کم کم بلکه نیکوکاری در انسان پیدا میشود و عزت نفس و شرافت خواهی و میل بعزیز بودن در نزد دیگران و ترس از بدنامی و عواقب ندامت این حسن را لطیف میسازد و این جمله کسبی است اما عادت که شد طبیعت با وی میشود تا کار بجائی میرسد که شخص از خوشی میگردد که دیگران را خوش کند و فداکاری مینماید و چون ملکه شرافت در شخص حاصل سداعتقاد را نسخ می یابد که بجوانمردی باید گرائید و از نامردی باید گریخت و اسن بودن با بدحالی به از خوک بودن با خوشحالی است چنانکه غافل بهیچ قیمت بدیواره شدن و دانا بنادان گردیدن تن در نمیدهد .

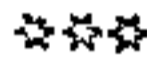
کسانیکه در مسه استورت میل نظر انتقادی دارند میگویند این سخنان بسیار دلپذیر اما مسی بر پاکی حضرت و بزرگواری خود آن دانشمند است و اساس اخلاق نمیشود چه سوار کسان دیده ایم که حسن هم دردی ندارند بلکه از آزار دیگران ساد و از خوشی آن آزرده میشوند خود خواهی ایسان نکمال است و از غیر خواهی بومی بشام نشان نرسیده است

در مورد احتیاجی مسرت استورت میل متسائل بآزادی است افراد باید در زندگانی محترم باشند تا سعادت خود را نتوانند بروز دهند اما در هیئت اجتماعی فشار و تضییقی که در ملاحظه و رعایت انکار عدم بر زندگن وارد میآید غالباً سحت تر از استبداد حکومت است راست است که همه رجوع روی ندارند و تابع افکاری هستند که مر بیان وقایع نیستند و میکنند و نیکان درد اینجاست که عامه غالباً کسانی را برهبری اختیار میکنند که در عاظم است چندان از خودشان برتر نیستند یا اینحال افکاری در میان استبداد میآید که حساسات صیف اهل دنیا را خفه میسازد و ماسع بروز و ظهور آن میسوزد و ترفی عاظم است و متوقف و مضیی میگردد .

بخش دوم

چارلز داروین

داروین با آنکه از دانشمندان صاحب‌نظر است از فیلسوفان شمرده نمیشود بلکه از علمای علوم طبیعی است و لیکن تحقیقات علمی او منتهی بنظری شده که معروف برای داروین میباشد و آن یکی از مهمترین نظریاتی است که در علم بظهور رسیده و از اصول مبانی فلسفه شده است بنا بر این آنرا باید اگر همه یا جمالی هم باشد بشناسیم که تا آن شناخته نشود فلسفه امروزی بدرستی پی برده نخواهد شد. از این گذشته روی داروین در دنیا غوغا کرده و آوازه آن بگوش مردم ما نیز رسیده و موضوع بحث هم گردیده است ولی آن اندازه که ما آگاهیم تا کنون برای دانش پژوهان ما بیان و امی روشنی ارتان نکرده اند از این رو کماکان مناسب بلکه لزوم دارد که ما باین کار بپردازیم.



چارلز داروین (۱) در سال ۱۸۰۹ در انگلستان زاده شد و در آغاز عمر عده پزشکی و سپس علم دین آموخت اما نه بعمل پزشکی شوق داشت نه بادای و طایف کشیشی راعب بود بلکه چون آگاه شد که یکی از کشتیها سفر دور دنیا در پیش دارد برای سیاحت جهان از مسافران آن کشتی شد و چندین سال دریاها و خشکیها پیمود و مصالحت علمی نمود آورد و مخصوصاً در چگونگی خلقت واحوان گیاهها و جانوران کنجکاوی کرد و چون از سیاحت بکشور خویش بازگشت بیش از بیست سال هم در مشهورت خود که بدست کرده بود تأمل و تفکر و تحقیق نمود و نظری که معروف است در این زمینه است در این مطالعات برای او پیش آمد و در نتیجه مسائلی که بی منتشر ساختند به نام *Species* و *Origin* که از تصنیفهای مشهور دنیا شده است و بیادری داروین در آن کتاب گفته شده و پس از آن تصنیفهای دیگر نیز کرده و تحقیقات خود را تکمیل و تصحیح نموده و در عمرش که هفتاد و سه سال بوده بکارهای علمی مشغول گردیده و در سال ۱۸۸۲ در گذشته است.

چون بیای که ما در روی داروین میخواهیم کسیه روی کتاب *Species* را در اروپاست هر چند در طی مجیدت این کتاب اصول مسالمت علمی و فلسفی و اجتماعی ساخته است اشاره کرده بود در هند مسالمت بود در مورد کاربرد آن در هند و آوریهای درین باب ننماید.

چنانکه در آثار حمد دوم از کتاب گفته و بحثش و در کتاب *Species* صاحب‌نظران را در عده و حکمت بسوق تعدد که به عنوان بحث و مسالمت و مسالمتش بهیشت کپی است بود و کارهای علمی در هند و مسالمت بود در هند و مسالمتش بود در هند

سیر حکمت در اروپا

نتیجه آن تحقیقات دانسته شد که صورت و هیئت جهان بکلی غیر از آن است که پنداشته بودند عالم خلقت بصورت يك پياز تو بر توی در بسته چنانکه تصور کرده بودند نیست افلاکی که مانند پوستهای پياز روی یکدیگر فرض کرده بودند وجود ندارد و ستاره ها در فضا معلق میباشند زمین مرکز عالم نیست بلکه خورشید مرکز است آنهم نه مرکز کل جهان زیرا که معلوم نیست مرکز جهان کجاست و آیامرکز و محیطی دارد یا ندارد خورشید مرکز عده از کرات است که بگرد او میچرخند و از او کسب روشنایی و گرمی میکنند و زمین نیز یکی از آن کرات است و مدار گردش آنها هم دایره نیست بلکه بیضی است و قواعد حرکت آنها نیز بدست آمد و معلوم شد جهان آن اندازه که می بینیم و می فهمیم از عده بسیاری از کرات مانند خورشید تشکیل شده که خورشید یکی از آنهاست و آن دیگرها نیز شاید مانند خورشید هر يك ستارگان کوچکتر تابع خود داشته باشند که آن خورشیدها ستاره های ثابت نامیده شده و ستاره های کوچکتر که تابع آنها میباشند دور آنها میچرخند سیارات نام دارند و بعضی از سیارات هم کراتی دارند کوچکتر از خودشان که بر گرد آنها میچرخند چنانکه کره ماه بر گرد کره زمین میچرخد و بنا بر این مشابیهت سیارات کوچکتری که بر گرد سیارات بزرگتر میچرخند قمر نام نهاده ایم (۱) و اختلاف عالم علوی و عالم سفلی حقیقت ندارد و کون و فساد در سراسر جهان حکم فرماست .

و نیز بواسطه مسافرت های زمینی و دریایی بسیار که از هر سو در روی زمین واقع شد دانستند که دریاها گودال هایی هستند در سطح کره زمین که از آب پر شده اند و کره آبی که بر کره خاک احاطه داشته باشد وجود ندارد و دریاها و اقیانوسها همه جزء کره زمین میباشند یعنی يك کره زمین است که بعضی از نقاط سطح آن خاک است و بعضی آب و کم کم دانسته شد که هوای محیط بر کره زمین هم وزن و سنگینی دارد و بر سطح زمین و هر چه روی آن هست فشار میآورد و همچنین اجزای زیرین هوا بر اجزای زیرین فشار دارند و اندازه وزن هوا را معلوم کردند و میزان فشارش را بدست آوردند و دانسته شد که بسیاری از امور که پیشینیان آنرا بامتناع خلاء توجیه کرده بودند منتسب بفشار هوا است و هر فضای در بسته را میتوان از هوا خالی کرد و امتناعی از خلاء نیست و نیز فهمیده شد که کره آتش که وجودش را پیشینیان بر بالای کره هوا قائل شده بودند می حقیقت است و آتش جز آنچه از احتراقات مواد روی زمین حادث میشود وجود ندارد و اگر کره آتش بخوایم بیایم همان کره خورشید است و کره هوا پرده ایست از جسم بخارمانندی که بر سطح زمین احاطه دارد و جزء کره زمین است و بالا بودنش بواسطه سبکی است و سبکی و سنگینی اجسام بسبب میل بعضی بیالاتر بعضی بیاین نیست بلکه میل بیالاتر و پایین بواسطه سبکی و سنگینی است و گرنه جسم چه خاکی چه آبی چه هوایی چه آتشی هر چه

(۱) سیارات خورشید را براساس Planetes و اقمار سیارات را Satellites میگویند .

فصل اول

باشد میل بسوی مرکز زمین دارد و وزن آنها بواسطه فشاری است که از این میل بمرکز
 حادث میشود جز اینکه اجسام بواسطه تغلغل و تکاثفشان در میل بمرکز فشارشان کم
 و بیش است آنها که متکاثف ترند سنگین ترند و فشارشان شدیدتر است و از این رو
 بیشتر از آنها که متخلخلند بمرکز نزدیک می شوند و بنا بر این زیر واقع می شوند
 و آنها که سبکتر یعنی متخلخل ترند روی آنها قرار میگیرند و ضایع چهارگانه
 که قدام فرض کرده بودند معنی ندارد و این مصالب همه بتجربه و مشاهده و دلیل
 و برهان ثابت و مسلم گردید

پس از آنکه این معلومات اساسی از هیئت عالم بدست آمد نیون بهر صوره رسید و او
 گذشته از اکتشافات مهم و ترقیاتی که بر ریاضیت و طبیعیات داد معصوم کرد که گردش ماه
 بر گرد زمین منشأ همان امری است که اجسام روی زمین را بسوی مرکز زمین
 میل میدهد و از اینجا پی برده شد باینکه حرکات زمین و سیارات دیگر بر گرد خورشید
 منشأی دارد نظیر منشأ حرکت ماه و میل اجسام دیگر بمرکز زمین یعنی خورشید
 برای سیارات مانند زمین است رای ماه عبارت دیگر زمین و سیارات دیگر همه بمرکز
 خورشیدند و گردش آنها بر گرد خورشید زاین سبب است و این حالت را نیوتن باین
 عبارت کلیت داد که گوئی اجسام همه جاذب و مجذوب یکدیگرند (۱) و قواعد این جذب
 و مجذوبی را هم کشف کرد که اجمالاً اینست که اجسام هر چه متکاثفتر و درشتتر بیشتر
 است بیشتر یکدیگر را جذب میکنند و هر چه فاصله آنها از یکدیگر بیشتر باشد قوه
 جاذبه اثرش کمتر می شود و ما در اینجا از تفصیل این مصالب خودداری می کنیم تا سخن
 بردار نشود.

تا اینجا ضرب این بود که اوضاع کنونی هیئت عالم شناخته شود سپس آنکه که
 فکر افتادند که اوضاع پیشین چگونه و مبدی و منشأ و منشأ و منشأ گویى چه بوده است
 در این موضوع کانت فیلسوف آلمانی که در حده دوه بین کتب شناختن سولایس (۲)
 منجمه و ریاضی دان در اسوسی از روی قرائن و ایزتی عقیده در تکوین عالم و سیارات
 کردند و علمی زمین شناسی تالیله آرزو را جمع نمود که زمین آرزو شده است
 اینست که کره زمین در صورتی بود که در حور سید در شده و همگام در شده است
 سایر مواد خورشید مشتعل و جوشان و دره و که که گرمی و شیب دره و فشاری در
 سطح آن تشکیل شده و در ثباتی تشکریه درین فشار گودال در آن صورت آید و
 بخارهاییکه بواسطه سردی آب می رسد آن گویى در صورتی بود که در صورتی بود

(۱) باید متوجه بود که نیوتن در نشانی که در این کتاب در شده است و در این کتاب و
 مجذوب یکدیگرند بیکه مگویند مورد عجب است که گویى در این کتاب در شده است و در این کتاب
 حقیقت معصوم نیست و باید به حقیقت آنست که می شود آن مواد در این کتاب در شده است
 تا وقتی که حقیقت معصوم شود مگویند در این کتاب در شده است و در این کتاب

آن قشر چین ها خورده و از آن رو کوهها و درهها حادث گردیده است و سیارات دیگر نیز همین منشأ دارند چنانکه عالم خورشیدی در آغاز يك توده واحد بوده و کم کم در ظرف ملیونها سال سیارات واقمار از آن جدا شده و بحالت کنونی در آمده اند و هسته مرکزی که از آن باقی مانده همین خورشید است و چون علمای زمین شناسی هم رفتشان به احوال و اوضاع سطح زمین و درون آن بسط یافت از اینکه احوال زمین را دائماً در تحول و تغیر دیدند پی بردند باینکه کره زمین از آغاز حالت کنونی را نداشته است وقتی بوده که گیاه و جانوری در آن ظهور یافتن و زیستن نمیتوانست کم کم اوضاع برای حیات مساعد شد و درخت و گل و گیاه روئید و جانوران بهر صه آمدند و هواره احوال در تغیر بود و انواع مختلف جانوران ظهور کرده و مدتی زیسته سپس نسل آنها منقرض شده و انواع دیگر ظهور نموده اند تا سرانجام نوع بشر پیدا شده است و این مطالب نیز همه از روی شاهد و بینه بشوت رسیده و مسلم گردیده است و ما بتفصیل و بسط آنها نمی پردازیم چه شرح طولانی و از موضوع بحث این کتاب بیرون است و باید در کتابهای فنی جست

از همه این مطالعات برای فیلسوف این عقیده و نظریه پیش میآید که این عالم از روز نخست چنانکه امروز میبینیم خلق نشده در آغاز امری ساده و متشابه بوده ولی مایه و استعداد تنوع و اختلاف داشته و کم کم از حال سادگی و یکسانی بیرون آمده و این طول و تفصیل را پیدا کرده است چنانکه بعدها بآن اشاره خواهیم کرد .



پس از یاد آوری این مطالب اینک موقع آن رسیده است که از رأی داروین گفتگو کنیم که اهمیت تأثیرش در علم و حکمت نسبت به عالم حیات همانند اهمیت تأثیر نظریات کپرنیک و نیوتن نسبت بکلیه عالم خلقت بوده است و بر سیل مقدمه گوئیم :

بحث در اینست که انواع و اصناف مختلف از موجودات جاندار نباتی و حیوانی که در آب و خاک و هوای کره زمین دیده می شود آیا از بدو خلقت چنانکه امروز میبینیم بوجود آمده اند یا در آغاز قسم دیگر بوده بتدریج تحول یافته و بصورت های کنونی منتهی شده است

تا نزدیک بدویست سال پیش یعنی تا حدود نیمه سده هیجدهم کسی چنین مسئله طرح نکرده بود انواع و اصناف موجودات را میدیدند و چنین میدانستند که خداوند در آغاز خلقت قالبهایی برای انواع مخلوقات ریخته و آنها را همین قسم خلق کرده و از آن پس تغییری در احوال آنها دست نداده است انواع مختلف گیاه و جانور بنوع خود محفوظ و باقی هستند و فقط افراد و اشخاص بمقتضای قانونی که مشیت الهی مقرر داشته اند میزایند و می میرند جز اینکه گاهی هم از مسخ بعضی از حیوانات یا افراد بشر یا انراض بعضی از انواع یا اصناف سخن میرفت ولیکن درستی و نادرستی آن سخنان معلوم نبود و در هر حال این گفتگوها ربطی بمباحث علمی نداشت .

از بعد از نیمه سده هیجدهم کم کم برای بعضی از دانشمندان این نظریه پیش آمد شاید در انواع و اصناف تغییر دست میدهد و از نوعی بنوعی متحول می شوند و این که نظر از آن رو پیش آمد که از باب علوم طبیعی باحوال موجودات جاندار و انواع و اصناف و چگونگی آنها احاطه یافتند و بنگانی پی بردند که منشأ این فکر شد از جمله اینکه دیدند در ساختمان بدن جانداران غالباً باهنجاری هائی دیده می شود یعنی از هیئت مقرری که بطور کلی بر آن هیئت باید باشند متخلف میکنند و از فاعده خارج میشوند و اصلاً بسیار دیده می شود که ساختمان و خود گیاه یا جانور تغییر می یابد چنانکه پرورندگان گل و گیاه و مرغ و خروس و جانوران دیگر این نکته را دانسته و از آن استعاده میکنند و اصنافی از جانور و گل و گیاه مطابق میل خود می پرورند پس اگر هر نوعی قالبی دارد چه می شود که آن ناهنجاریها بروز میکند و این تصرفات و تحولات چرا وقوع می یابد؟ و نیز بر خوردند باینکه اعضا و اندام موجودات جاندار در هر محیطی مناسب با آن محیط است و چون محیط عوض می شود اعضای جاندار بمقتضای محیط تازه تحول می یابد مثلاً جانوری که در هوای خشک و گرم زیست می کند چون او را باقلیمی که سرد و تر باشد ببرند پس از مدتی احوالش معیر می گردد تا با محیط تازه متناسب شود و نکته مهم دیگر اینکه چون معرفت دانشمندان بر انواع مختلف جانوران افزون شد و آنها را بیکدیگر منجیدند بر خوردند باینکه مجموع جانوران را چون در نظر بگیریم و مورد تأمل قرار دهیم می بینیم مانند زنجیری است که حلقه های مجاورش بیکدیگر شبیه اند و اختلافشان جزئی است اما چون حلقه هائی را که از هم دور هستند می نگریم می بینیم تفاوتشان بسیار است و شباهتی بهم ندارند پس این فکر پیش آمد که شاید هر حلقه از حلقه مجاور پیشین بتحول بر آمده باشد و مجموع انواع جانوران يك رشته پیوسته مسلسل باشند که هر نوعی از نوع دیگری که با او مشابهت تام دارد بر آمده باشد و بنا برین میتوان فرض کرد که روز نخست موجود جاندار بگونه بیستر نبوده و از آن يك نوع کم کم بتحول انواع دیگر بر آمده که در هر تحول تفاوت جزئی بوده ولیکن چون تحولاتها بسیار شد اختلافات که هر نوبت جزئی بود سرانجام کلی شده است چنانکه بر حسب ظاهر مشابهت از بین رفته است



برای اینکه مطلب روشن باشد در سانس از رعایت ترتیب تاریخی تجاوز کرده اندکی پیش افتادیم *

اینک گوئیم آنچه در سده هیجدهم نسبت باین نظر برای دانشمندان پیش آمده بود بسیار اجمالی و مبهم و غیر موجه بوده و مورد اعتنا واقع نشده بود بر رأی بتحول انواع کسی بطور جزم و بصراحت حکم نکرده و اسباب و علل آن را نیز بیان نموده بود، نخستین کسی که مستدراً بجد بیان علمی عنوان کرده در آغاز سده نوزدهم لامارک (۱) فراسوی است که اظهار عقیده کرد بر اینکه موجود جاندار

(۱) Lamarck

سیر حکمت در اروپا

در آغاز بسیار ساده و در مرتبه پست بوده سپس کم کم متحول شده و تنوع و طول و تفصیل یافته است و او علت و اسباب اصلی این تحول را تأثیر محیطی دانست که گیاه یا جانور در آن زیست مینماید. کیفیات محیط از گرما و سرما و خشکی و تری و خاک و آب و مانند آن در اعضا و جوارح و ساختمان بدن تأثیر کرده و اختلافاتی که در این کیفیات روی داده اقتضاهای تازه پیش آورده و احتیاجهای نو برای موجود جاندار ایجاد نموده و ساختمان بدن برای رفع آن احتیاجها و متابعت اقتضاها تغییر یافته و هیئت تازه اختیار کرده و این احوال تازه در وجود آن جانور کم کم عادت و طبیعت ثانوی شده و در توالد و تناسل بارث منتقل گردیده و باین طریق از یک نوع بنوعی دیگر تحول دست داده و تنوع پیدا شده است.

توجیه و بیان لامارک در تحول موجودات و تنوع انواع ناقص و لیکن شایان توجه بود جز اینکه افکار اهل علم برای قبول این رأی هنوز پخته و مستعد نشده و بنسب برین گرفتار معارضه مخالفان گردید و هر چند چسته چسته بعضی از صاحب نظران در آلمان و انگلیس و فرانسه در تحول انواع اظهار عقیده می کردند مسئله بطور جدی طرح نشد تا اینکه سی سال پس از وفات لامارک فرانسوی چارلز داروین انگلیسی کتاب خود را در منشأ انواع منتشر ساخت و فضیله را درست موجه و با حسن بیانی که بکار برد خاطر بیغرضان را قانع نمود اینست که حکم بتبدل انواع (۱) بنام داروین مشهور شده است.

چنانکه پیش از این اشاره کردیم چون بصیرت از باب علوم طبیعی در اصناف و انواع و احوال موجودات جاندار بسط یافت برای بسیاری از ایشان بموجباتی که اجمالاً ذکر کردیم این مکر پیش آمده بود که چنین مینماید که انواع تبدیل می یابند و از یکدیگر برمی آیند مشکل در اینجا بود که این امر از چه رو و از چه سبب واقع می شود لامارک تأثیر محیط (۲) را سبب دانست در این تحقیق را تکمیل کرد و اینکه موجودات جاندار برای زندگی و بقای شخص و نوع خود کوشش میکنند (۳) و در این کوشش آنها که مستعدتر و مجهزترند کامیاب میشوند و میمانند (۴) و ازین رو مانند آنست که طبیعت آنها را که شایسته ترند برای بقا انتخاب میکند و باین طریق موجودات روزگرمال میروند البته در این کامیابی و انتخاب طبیعی (۵) تأثیر محیط نیز مدخلیت دارد زیرا که هیچ موجودی با مخالفت با مقتضیات طبیعی نمیتواند باقی بماند پس آن موجودات باقی میمانند که ساختمانهاشان با مقتضیات زمانی و مکانی و کیفیات دیگر متناسبست چون برای بقا شایسته ترند و آنها که نیستند از میان میروند.

پس چون باین اصول پی بردیم و پند برهیم صورت واقعه چنین میشود که موجودات

Influence du milieu (۳) Transformisme (۱)
Survivance du plus apte (۴) Lutte pour la vie (۲)
Selection naturelle (۵)

نوع واحد بسبب اختلاف احوال درونی و بیرونی صکه در اثنای تناسل برای متابعت با مقتضای حال پیش میآید در وقت زادن همه یکسان نیستند و باینکه دیگر تفاوت‌های جزئی دارند پس همه آنها برای بقا میکوشند و هر کدام که مستعد تر و مجهز ترند کامیاب میشوند و آنچه در وجود آنها از اسباب و وسایل پیشرفت و کامیابی بوده بارت پیازمانند گانشان منتقل میشود و باین طریق در آن وع (۱) و احدا اصناف (۲) مختلف ظهور میکنند و بمرور زمان در ضمن این عمل تفاوت‌های جزئی که میان اصناف بوده شدت مییابد و سر انجام اختلافات چنان کلی می شود که بدرجه فصل منوع میرسد و از نوع واحد نخستین انواع تازه منشعب میگردد و از آنها هر کدام که شایسته ترند باقی میمانند و آنها که کمتر شایسته اند یا منقرض میشوند یا در حالت پستی و وقوف میایستند.

تبدل انواع را اگر تنها بر تحقیق لامارک مبتنی کنیم امری امکانی و امتحالی میشود چون از تاثیر محیط است پس اگر محیط مختلف شود و اختلافش شدید باشد تبدیل واقع می شود و گرنه نمیشود اما چون تحقیقات داروین را بنیاد قرار دهیم تبدیل انواع امری ضروری و حتمی خواهد بود زیرا که کوشش موجودات برای بقا قابل انکار نیست و در اینکه آن وجود در این کوشش کامیاب میشود که صالح تر و شایسته تر باشد نیز خدشه نمیتوان کرد.

پس بنا بر رای داروین یعنی قانون تبدیل انواع باید فرض کرد که موجودات همه در آغاز خلقت چنانکه امروزه هستند خلق نشده اند نخستین جاندار نوع واحد بوده و در مرتبه بسیار پست و ساده چنانکه نمونه آن امروز در دست است آنگاه بر حسب قواعدی که مجملایان گردیم در طرف چندین کرور سال تنوع دست داده و انواع به مقتضای همان قواعد همواره رو تکمال رفته و در این تکامل دو رشته شده ' یک رشته گیاه و درخت و یک رشته جانور گردیده و جانور از مرتبه پست نخستین مراحل چند از قبیل صدف و اسفنج و مرجان که بگیاه بیشتر شباهت دارند پیموده از مراتب هوام و حشرات گذشته و استخواندار شده و بصورت امثال ماهی و مار و سوسمار و پرندگان درآمده و سرانجام پستاندار شده و انواع چهار پایان ظهور کرده و بمرتبه سگ و فیل و خرس و بوزینه رسیده و حیوان دوبا که حکما حیوان ناطق خوانده و خود را اشرف مخلوقات میدانند در سر همه قرار گرفته و عرصه جهان را بر همه موجودات تنگ کرده است.

قرائن و شواهد و دلائل علمی بر درستی فرض تبدیل انواع فراوان است ولی ما نمیتوانیم بشرح آنها پردازیم چه این مختصر گنجایش ندارد از غرض ما هم بیرون است چون مواد ما تنها این بود که خواستگان اجمالا بدانند رأی داروین و فرض تبدیل انواع چیست کسانی که نخواهند کاملا بحقیقت آن پی ببرند باید بقدر لزوم از علوم طبیعی و پیچیدگی لبقات و انواع و اصناف گیاه جا و در اقالیم مختلف کره زمین و تشریح بدن آنها و

سیر حکمت در اروپا

چگونگی تکوین و نمو نطفه و جنین هر یک از حیوانات و انسان و بسیار چیزهای دیگر آگاه شوند و تا این معلومات بدست نیامده اظهار عقیده مثبت و منفی در این باب روا نیست همینقدر گوشزد میکنیم که با معلومات امروزی از راه علم نمیتوان این فرض را باطل کرد و علمای فن همه تصدیق کرده اند و منکران فقط آنها هستند که این فرض را با عقیده دینی خود منافی میدانند یعنی کسانی که بظاهر عبارات تورات متعبدند و مقیدند که چگونگی خلقت موجودات را انسان که در سفر تکوین تورات مشروح است معتقد باشند و نیز چون دیده اند که بعضی از معتقدان فرض تبدیل انواع مسلک طبیعی و دهری دارد نتیجه این فرض را فساد عقیده و تباهی دین پنداشته اند .

البته کسانی که بظاهر عبارات تورات ایمان دارند و بخدای شخصی معتقدند یا تصورشان از ذات باری چنان است که باید او را نظیر مجسمه ساز و کوزه گرو نجار بدانند و مقامش را نظیر پادشاه و امیر بپندارند و مبانی عقیده دینی ایشان چنین باشد مورد ملامت نیستند که در انکار فرض تبدیل انواع اصرار بورزند و فقط بحثی که بر آن ها هست اینست که چرا دین را مبنی بر این عقاید و تخیلات کرده اند . عجب از کسانی است که نه بتورات معتقدند نه خدا را شخص می پندارند و نه مجبورند ذات باری را نظیر آهنگر و نجار تصور کنند و تصدیق دارند که رابطه علت و معلول قابل انکار نیست و خداوند تبارک و تعالی هم کار را با سبب میکند بسا وجود این اصرار در انکار رای داروین دارند بعقیده ما کسیکه مرض تبدیل انواع را مؤدی بانکار صانع میدانند مانند آن است که اگر بگویند فلانکس بواسطه سرما خوردگی بیمار شد یا بفلان مرض مر دیا بواسطه مزاجت بازوچه خویش فرزند آورد یا بسبب پیری و قصه ریشش سفید شد یا بگویند درخت از تخم روئید و بواسطه آب و هوا پرورش یابد یا بگویند از تابش آفتاب از دریا ابر برخاست و بر زمین بارید یا بگویند این پهلوان از آن پهلوان زمین خورد بسبب اینکه مانند او قوه بدنی و علم کشتی گیری نداشت جواب بدهد انکار صانع می کنید زیرا اینها همه کار خداست و شگفتی این کمتر از حال کسانی نیست که رای داروین را مسند انکار صانع قرار میدهند و حال آنکه رای داروین یکی از نظریاتی است که مسجل میکند که جریان امور عالم بر ضابطه و نظام مقرر محفوظ است و این امر بهترین دلیل است بر این که عالم حقیقی دارد و هرج و مرج نیست و بقول معروف دنیا صاحب دارد و همچنانکه هیئت جدید از تحقیقات کپرنیک و کپلر و نیوتن گرفته تا فرض لاپلاس کلیه عالم جسم بیجان را در تحت نظام و قاعده واحد در آورد رای داروین نیز در کلیه عالم حیات همین کار را کرد و این هردو رای بخوبی مینماید که چگونه وحدت است که از او کثرت برمی آید و از بنر و راه وصول بتوحید را برای ما نزدیک میکند و حقیقت اینست که ایمان امریست باطنی و وجدانی هر کس متمایل با ایمانست رای داروین را نیز از دلایل توحید می شمارد و آنکه طبعش مایل به بی اعتقادی است بدون رای داروین هم منکر است .

بعضی هم نمیخواهند زیر بار فرض تبدیل انواع بروند از آنرو که بنا بر این فرض نسبت انسان به حیوان می رسد و بوزینه نژاد می شویم و بانسناس خویشی پیدا میکنیم. حاجت بتوضیح نیست که این فکر کودکانه است و دراینکه انسان حیوان است شکی نیست و همچنانکه هر کس شرافتش بخصایل و شایستگی اوست و باصل و نسب نیست شرافت انسان هم بآدمیت و مزایایی است که بر حیوان داشته باشد اگر دارد حیوان نژاد بودنش ننگ نیست و اگر ندارد فرشته نژاد هم که باشد بی شرافت است ضمناً بدن نیست گوشزد کنیم که از تحقیقات امروزی چنین بر می آید که حیوانی که انسان فرزند اوست هیچیک از انواع بوزینه هائیکه امروز در دنیا موجود میباشند نیست ولی بیان این مطلب از وظیفه ما بیرون است.

ایراد بزرگ دیگری که بر رای داروین می توان گرفت اینستکه بنا بر این رای جنک و جدال اقوام و ملل بلکه داشته خاص بایکدیگر امری طبیعی است و حق با کسی است که نیرومند است و غالب میشود و ناتوان مغلوب مظلوم نیست و اگر این سخن مقبول باشد صلح طلبی و سلامت خواهی و رأفت و رحمت خلاف طبیعت خواهد بود و باید گذاشت مردم یکدیگر را بدرند و هر نوع سببیت مرتکب شوند و کسانی هم هستند که این ادعای دارند. این اشکال نظر بنتایج اخلاقی که دارد البته بسیار قابل توجه است و دفع آن آسان نیست و هر چند می توان گفت احساسات قلبی ما در جریان امور طبیعت تأثیری ندارد و او کار خود را میکند و بناله و فریاد ما دست از روش خود بر نمیدارد چنانکه طوفان و زلزله و انواع آفات و بلیات هر روز نازل میشود و مصائب تآب نیاوردنی بینندگان خدایرسانند اما بنظر ما جواب حساسی آن اشکال اینست که قانون کوشش حیات و بقا مستلزم آن نیست که افراد یا جماعات نوع بشر بایکدیگر جنک و جدال داشته باشند کشمکش نوع بشر با عناصر و عوامل طبیعت و جانوران موذی خرد و درشت باید باشد ععلی که خداوند با انسان داده برای اینستکه مقتضیات قوانین طبیعت را دریا بدنا به مناسبت آنها نوع انسان برای حیات و بقا صالح تر و شایسته تر شود و در این کوشش و کشمکش افراد بشر و اقوام و ملل هر چه بایکدیگر مساعدت و تعاون کنند راه آسانتر و کامیابی نزدیکتر میشود و تنازعی که میان ایشان است از مقصد دورشان میسازد حاصل اینکه کوشش انسان از راه علم و عقل و تعاون و تدبیر است نه بنفاق و اختلاف و با چنگال و دندان مانند ببر و پلنگ و شیر یا آلات و ادواتی که جای گیر آنهاست. البته میان افراد یا جماعات بشر هم سر انجام هر کدام شایسته ترند باقی میمانند و آنها که شایستگی ندارند از میان میروند اما اینکار بطبیعت و بتدریج واقع میشود و جنک و جدال و سببیت لازم ندارد.

در پایان سخن باید بگوئیم که داروین فرض تبدیل انواع را سرسری پیش نکشیده است سائهای دراز در آن مطالعه کرده هر اشکال و اعتراض که ممکن بود بر این فرض وارد بیاید و بنظرش رسیده یا دیگران کرده اند مورد تأمل و مذاقه قرار داده و راه دفع